

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

به مناسبت بحثی که در استصحاب بود یک احتمالاتی را در باب استصحاب توضیح دادیم تا این معنای یقین سابق و شک لاحق روشن بشود، چهار معنا احتمال داده شد یکی مراد از یقین و شک هر دو عمل باشد که توضیحش گذشت، یکی این که مراد یقین خصوص آن حالت ادراکی خاص باشد و البته شک حالا یا تساوی باشد یا اعم باشد، یکی این که مراد از یقین خصوص یقین یا یکی از امارات معتبر باشد، چیزی که صفت ادراکی دارد، ادراک واقع است و مراد از شک هم مقابلش باشد، احتمال چهارم هم این بود که مراد از یقین کل چیزی که به حالت ادراکی برگردد یا به حجت ولو ابداعی باشد مثل اصل عملی اگر ما در جایی اصل عملی یا اماره یا یقین به چیزی داشتیم تا مثل این، نه این که مثلاً آن جا اگر اماره بود این جا اماره، تا یک حجت معتبر دیگه نیاید از آن رفع ید نمی کند، باید در مقابل هم یک حجت معتبر دیگه بیاد تا از آن رفع ید بکنیم، این هم معنای چهارمی بود که ما احتمال دادیم و این معنای اول که عمل باشد بیشتر به همان تفسیر استصحاب به امر غریزی می خورد، معنای دوم و سوم به عرف عام بیشتر نزدیک است، معنای چهارم هم به عرف قانونی نزدیک است یعنی اگر قانون یک حالتی را ثابت کرد تا باز به یک راه قانونی ضد او ثابت نشود شما ادامه بدهید، این به حالت قانونی بیشتر می خورد، چهارمی یعنی به مرحله پیشرفت انسان در جامعه و روابط اجتماعی، این چهارمی به قانون بیشتر می خورد، دو و سه به عرف عام می خورد، یک هم بیشتر به جنبه های غریزی می خورد چون روی عمل رفته است.

آن چه که درباره چهار احتمالش بود یک نوع تفسیر و برداشتی بود که از روایت مسعدة ابن صدقة حالا با قطع نظر از بحث های رجالی و فهرستی و وارد بحث ایشان نشدند خب عده زیادی لا اقل به قول آقایان معتبرش می دانند، عده ای هم روایات مسعدة را به خاطر این که توثیق خاصی ندارد بلکه توثیق عام هم ندارد. قابل اعتنا نمی دانند و بعضی ها هم که خصوص این روایت را به خاطر

شهرتی که بعد ها پیدا کرده خصوص این روایت را حجت می دانند، این ها مسائلی است که الان فعلا در بحث اصول موجود است و گفتیم در روایات مسعده کل شیء هو لک را به این صورت بخوانیم که چون مثال هم زده به ثوب و عبد و کذا، بگوییم مراد این است که شما اعتماد بکنید بر بینه وقتی که بر بینه اعتماد کردید بر قاعده ید، بر قاعده سوق مسلم شما این اعتماد را ادامه بدهید تا یا یقین بیاید یا بینه بر خلافتش بیاید، این حدیث را این جور معنا بکنیم، انصافش این احتمالش هست، در حد احتمال هست اما انصافش در مقام اثبات یعنی مقام دلالت لفظی انصافا قصور دارد این معنا را از روایت مسعده در آوردن انصافا خالی از اشکال نیست چون در روایت دارد کل شیء هو لک حلال، بگوییم مراد از حلال یعنی حالت سابقه، این خیلی خلاف ظاهر است چون حالت سابقه گاهی حرمت است گاهی نجاست است گاهی امر الزامی است، حالت سابقه این طور نیست که همیشه حلیت باشد، کل شیء حلال بگوییم اگر شما اعتماد کردی بر یک بینه ای، بر یک اماره ای، بر یک اصل معتبری شما همین طور حلال یعنی هنوز ادامه بده. انصافش عرفیت ندارد حتی تعلم الحرام منه بعینه، این که حرام و حلال مراد از حلال حالت سابقه باشد و مراد از حرام ضد حالت سابقه باشد انصافا خلاف ظاهر است جدا، یعنی مگر یک وحی نازل بشود، انسان خدمت بقیه الله برسد امام معنا بکند و إلا ما به حسب فهم عرفی خودمان چنین معنایی را از روایت نمی فهمیم.

پرسش: پس معنای روایت چی می شود؟

آیت الله مددی: بله حالا که مشکل دارد، گفتند حلال اعم از حلالی که به اصالة الحل باشد یا به یکی از اصول دیگه باشد، این احتمال داده شده، مرحوم آقاضیا عقیده اش این است چون این را آقایان پنج شش تا جواب دادند، در این روایت گیر کردند انصافا هم گیر دارد، این معنای بدی نبود اما با لفظ نمی خورد، با کلمه هو لک شاید بشود درستش کرد اما با لفظ حلال و حرام نمی خورد، حلال یعنی به حالت سابقه بمان، حرام یعنی از حالت سابقه رفع ید بکن، انصافا عرف خیلی ابا دارد از حمل بر این معنا.

علی ای حال و خلاصه نظر چهار معنایی که گفته شد اجمالا در زندگی ما وجود دارد، در عرف عقلا وجود دارد، این چهار معنا حرف بدی نیست، مشکلی که در وسط بود این بود که ما یک دلیل لفظی داشته باشیم که ضابطه بدهد، این را نداریم لذا طبیعتا استصحاب

در عده ای از موارد خوب است یعنی به هر چهار موردی که گفتیم به هر چهار احتمال انصافا حرف بدی نیست اما فعلا ضابطه از روایات در بیاوریم مثلا این روایت لا تنقض الیقین بالشک را اخباری ها به باب وضو و حدث مثلا زدند، چون می گویند این لانک کنت علی یقین من وضوئک و لا تنقض الیقین یعنی یقین به وضو اما این که ما مطلق بزیم یک دلیل واضحی باشد که به لحاظ سند و به لحاظ مصدر، به لحاظ رجالی، به لحاظ شواهد حدیثی، شواهد تاریخی، قبول تاریخی بین اصحاب و خودش هم به لحاظ شواهد لفظی دلالت بر یکی از این چهار معنا بکند انصافا در اختیار نداریم.

بحث دیگری و نکته دیگری که آخر بحث این هم به عنوان استعراض کلی درباره حقیقت استصحاب، عرض کردیم استصحاب چون همین تازگی چند هفته گذشته قبل از تعطیلات، استصحاب یک مشکلی که در اصول دارد یا در اماره بودن دارد چیزی ندارد خودش، این مشکلش است چون اصول و امارات یک نکته فنی به هر حال دارند، حالا حقیقت حجیت چیست فرض کنید مثلا در باب امارات قول حاکم، وقتی حاکم و قاضی مطلبی را می گوید به هر حال این خودش اماریت دارد انصافا، این که مثلا ما طبق قانون مالک این عبا این آقا است، این درست است، این جای بحث ندارد اما خب معلوم است که این امارت گاهگاهی مطابقت ندارد، باید بگوییم حکم ایشان درست نیست اما به هر حال حکم حاکم رافع اختلاف در جامعه است یعنی حکم حاکم اختلاف را بر می دارد، چون اختلاف را بر می دارد می آید روی این نکته حجتش می کنند یعنی حجیت روی این نکته است، اماره سرّ حجیتش این است و فرض کنید مثلا به این که قول مقوم، این به خاطر این که تخصص دارد، خبرویت دارد این هم می آید برای این که ایجاد یک نظم اجتماعی بکند، برای این که یک تسهیلی در امر جامعه درست بکند و امور متمشی بشود این را قرار می دهند چون و إلا اگر ما در قیمت یک خانه اختلاف کردیم همان جور که این می گوید ده هزار تومان، آن می گوید پانزده هزار تومان، آن می گوید نه هزار تومان، همین جور رفتیم، این به جایی نمی رساند یعنی این نظام اجتماعی اگر می خواهد پیشرفتی در کار داشته باشد که این را عمدتا هم در این امارات مصلحت تسهیل خیلی بر مصلحت وحدت جامعه و کار گذراندن در جامعه، در باب اصول هم مثل قاعده ید، ملکیت، احترام ملکیت، آثار ملکیت، قاعده طهارت که البته تعبیدی است آن جای خودش مثلا فرض کنید قاعده سوق که این حتی ریشه های عقلائی

.....

هم دارد، قاعده قرعه، این ها را غالبا می شود برای او تصور کرد، استصحاب مشکلش این است که حالت سابقه دارد، حالت سابقه خودش ملاکی نیست، حالت سابقه گاهی موافق احتیاط است گاهی مخالفت احتیاط است، گاهی وجوب است گاهی حرمت است گاهی به اصطلاح امر الزامی است، گاهی امر غیر الزامی است، این حالت سابقه یک حالت ادراکی صرف است و لذا جاهایی که ادراک صرف است به طور کلی مشکل آفرین است، اختصاص به استصحاب ندارد، هر جا که طریقت پیدا می کند، خودش چیزی تولید نمی کند مثلا در باب بینه، بنایشان به این است که بینه در موضوعات خارجیه حجت است تعبدا یعنی دو نفر عادل گفتند این مطلب این طور است باید قبول بشود ولو ما احتمال می دهیم که این ها اشتباه کردند و این که اجمالا بینه هم چون بینه طریقت صرف است، آن دیگه هیچی، نه حکم حاکم است نه مصلحتی درش هست، نه عنوان طهارتی هست، نه عنوان یدی هست، ملکیتی هست، آن فقط طریق صرف است، بینه می گوید این ملک فلانی است، بینه می گوید این نجس است، می گوید این طاهر است، می گوید الان شب است می نشیند اعمال شب انجام می دهد، الان روز است، الان وقت داخل شد، الان وقت داخل نشد، بینه کارش این است، هیچی غیر از طریقت صرف ندارد، آن وقت چه نکته ای دارد که اگر دو نفر عادل گفتند تعبدا؟ لذا این بحث شده و عده ای هم انصافا تمسک بیشتری به اجماع کردند، اهل سنت هم دارند، در مغنی ابن قدامه دارد که البینه حجة باجماع الفقهاء، ایشان هم از راه اجماع رفته است چون دلیل لفظی پیدا نشده، البته دلیل لفظی بیشتر همین روایت مسعدة ابن صدقة است، به هر حال انصافش آدم وقتی نگاه می کند در جامعه اسلامی مطلقا بینه حجت است یعنی یک اجماع بسیار قوی است که حتی اهل سنت هم دارند

پرسش: یک اصطلاح یا دو تا؟

آیت الله مددی: دو تا، آقای خوئی می گوید در این روایت بینه اصطلاحی نیست، لغوی است، این نظر مبارک ایشان است.

علی ای حال بینه اصطلاحی دو نفر، البته از نظر عرفی تا اجمالا درست است چون در قرآن هم دارد أن تضلّ احدهما فتذكر احدهما الاخری، اگر یک نفر گفت خب احتمال شبهه و خلاف در آن می رود، اشتباه هم که هست، حالا دروغ به جای خودش اما اگر دو نفر گفت اگر اولی اشتباه کرد دومی تصحیحش بکند لذا طبیعتا خود مثلا اگر فرض کنید دو تا ثقه هستند خبر هر کدام مثلا من باب مثال

.....

۳۵ درصد ایجاد می کند، من باب مثال می خواهم بگویم که دو تایی بشود مثلاً هفتاد درصد اما انصافاً وقتی دو تا خبر با هم جمع می شوند آن درجه احتمال از هفتاد بالاتر است، تا ۸۵ درصد می آید، خود انضمام مقدار وثوق را باز، خود انضمام چون خود هر کل واحد یک درجه می آورد، خود این که دو تا بشوند و دو تا در مورد واحد بشوند خود این نسبت را بالاتر می برد، خوب نمی شود این را انکار کرد اما گاهی به وثوق نمی رسد، همان بینه هم به وثوق نمی رسد، اگر به وثوق رسید عرض کردیم وثوق یا علم عرفی حجیت دارد، اگر نرسید چی؟ این جا باید با تعبد اثبات کرد، این ها بنایشان به این است که تعبد آمده، عرض کردم در روایت در طرق ما همین روایت است.

و عرض کردم این مسئله این قدر در دنیای اسلام جا افتاده اصلاً تعجب می کنید، در مغنی هم می گوید به دلیل اجماع علما، همه علما اجماع کردند که بینه در موضوعات خارجی حجت، حالا یا به این اجماع یا به همین حدیث یا إنما اقضی بینکم بالایمان و البینات چون از آن راه هم گفته شده.

به هر حال مشکل در بینه چیست؟ چون بینه طریق صرف است. وقتی طریق صرف شد حالا دو تا هم با هم ضمیمه شدند، به خاطر انضمام هم درجه وثوق بالا رفت، خیلی خوب، نتیجه؟ حالا فرض کنید آن که وثوق است نود درصد است، به نود درصد نرسید، هر دویشان به نود درصد نرسیدند معذک آقایان بنایشان این است که حجت است پس مشکل استصحاب این است چون استصحاب عنوان ندارد، عنوان حالت سابقه.

حالت سابقه یا ادراکی است یا ابداعی است، هر چی که هست حالا هر چی باشد خودش یک نکته ایجاد نمی کند، خوب دقت بکنید، حالت سابقه ایجاد مصلحت نمی کند، ایجاد ملاک، حالت سابقه ایجاد ملاک نمی کند مثل قاعده ید نیست، قاعده قرعه نیست حتی مثل اقرار نیست چون اقرار اماره هست لکن چون ممکن است وثوق نیابد و ممکن است حد وثوقش لذا آمدند یک قاعده دیگه گذاشتند گفتند اقرار اماره لازمه لا متعدیه، یعنی اگر من گفتم این ملک آن آقا است ولو قاضی می گوید این ظاهراً اشتباه کرده لکن قاضی باید بار بکند و لذا قول شخص نسبت به دیگران مقبول نیست، شاید به خودش مقبول است، تعبیر می کنند الاقرار بینه لازمه، یعنی منحصر

.....

به خود شخص است لا متعدیه، این اصطلاح اهل سنت است ماها نداریم، متعدی نیست یعنی برای دیگران اثبات نمی کند، طبیعت اقرار این جوری است و این که این جوری است این به خاطر این است که الزامش به کلام خودش است و إلا ما اماره که نداریم، لازم و متعدی که نداریم. دقت بکنید این تفسیر امارات و تفسیر اصول یکی از مطالب بسیار مهم است لذا این استصحاب، حالا ما یک دفعه عرض کردیم یک اصل سحرآمیزی است، اصل عجیب غریبی است، این اثباتش به این مشکل برخورد می کند. این که اجمالا به این چهار معنا که گفتیم در زندگی ما هست جای انکار نیست اما این که یک دلیل لفظی بیاید و این را محدودا معین بکند یک دلیل لفظی خاص بیاید بگوید استصحاب در این محدوده حجت است، ما الان این را نداریم.

پرسش: یکی از این چهار معنا هست بعضی از عقلا فکر نمی کنم که در حقوقشان اصلا استصحاب را ندارند به مشکل هم نخوردند.

آیت الله مددی: استصحاب را اگر ما به موضوعات خارجیه زدیم اصولا حقوقدان ها وارد، تمام مسئله را دقت بکنید که اگر به موضوعات خارجی خورد کار حقوق و قانون نیست.

پرسش: خرید و فروش از موضوعات خارجی است

آیت الله مددی: خب همین دیگه، می گوید چرا رفتی خریدی؟ می گوید من تا دیروز می دانستم این آقا مالکش است، خبر داشتم، امروز گفتند اما من خب تا دیروز، نمی آیند بهش بگویند چون تا دیروز می دانستی و امروز شبهه ای پیدا شد چرا خریدی؟

پرسش: این ها استصحاب می کنند؟

آیت الله مددی: این هم استصحاب بود که.

پرسش: یک وقتی که گفت این سرقت است باید سرقت احراز بشود

آیت الله مددی: آهان، حالا این یک بحث دیگری شد، اینی که چرا؟ این بحث دیگری شد اما این که اجمالا، اگر شما به حقوق، حقوق که می گویند چون به شبهات حکمیه می خورد، به قانون می خورد، ما که قانون قبول نکردیم آن آقایانی که قبول کردند به این

مشکل می خورند. حقوق جامعه اگر امور اجتماعی باشد قبول می کنند. می گوید چرا شما؟ می گوید من دیروز دیدم این آقا رفت خرید، من هم امروز رفتم خریدم.

پرسش: آن هم قانونی بوده، الان که شما ادعای سرقت می کنید باید اثبات بکنید

آیت الله مددی: نه، می گوید شما حق نداشتید مادام امروز بهتان گفتند که بعضی ها گفتند این سرقت بوده خریده، می گوید خب من دیدم خریده، یعنی همچنان که روی قاعده ید عمل می کند، الان عرف عقلا روی قاعده ید عمل می کنند اما قاعده ید چه اندازه دارد بحث سر آن است، اجمالا عقلا، عرف عقلا، عرف های مختلف با عمل، بعضی ها هم که خب واقعا حالت وجدانی خودمان است، یک راهی را می رویم، امروز به ما می گویند این راه بسته است، می گوییم من یک ماهه می روم این جا باز بود حالا بروم ببینم چیست. پرسش: این مثال ها که حقوقی نیست، یک مثال حقوقی بزنید که ما مقایسه بکنیم

آیت الله مددی: اصلا عرض کردم بار حقوقی به معنای قانون ندارد، یعنی اگر بهش بگویند چرا این کار را کردی می گوید تا دیروز این طور بود.

پرسش: آن کار هم قانونی بود، الان اگر ادعای دیگری، شک دیگری بود این ها باید احراز بشود، تا احراز نشود من چطور می توانم؟ سنگ روی سنگ بند نمی شود هر شکی، هر چیزی، غیر مستند، یک بچه ای گفته شک ایجاد کرد

آیت الله مددی: استصحاب را دقت بکنید! وقتی اصلا اگر عمل شد عمل یک چیزی است که مغفول عنه است، ارتکاز می شود، لا شعور است، ضمیر ناآگاه است، یعنی این ها در ضمیر نا آگاهشان دارند، این مطلب هست، اسمش را استصحاب نگذارید، ببینید آن بحث دیگری شد.

پرسش: پنجمی اضافه بشود، این بیان ما روی چهار تاست، یک چیز دیگری، باید بگوییم یک پنجمی هم هست

آیت الله مددی: حالا اجازه بدهید چون یک چیز دیگری برای استصحاب می خواهیم بگوییم آن جا می گوییم، این راجع به این

مطلب دیگری که در این جا اجمالا باز برای این که چون می خواهیم یواش یواش بحث را جمع بکنیم در این جا اجمالا وجود دارد این است که اصولا معلوم شد از بحث های سابق که کاملا، در این که آیا استصحاب جانب ادراکی دارد، عرض کردیم هر چی ادراک واقع باشد او را اماره می گوییم، هر چی ابداع نفس باشد و تعامل انسان با صورت ذهنی خودش باشد به او اصل عملی می گوییم، در طی مجموعه اقوال بعضی ها استصحاب را اصل عملی صرف مثل همان بحث اولی که گفتیم. یعنی اصل غیر محرز گرفتند، بعضی ها استصحاب را کما هو المعروف بین اصحابنا اصل محرز و اصل تنزیلی گرفتند، بعضی ها استصحاب را جز اماراتی گرفتند که به تمام لوازم هم برایش بار می شود که شاید کلمات اهل سنت این طور است، بعضی ها هم استصحاب را امارات گرفتند که لوازمش بار نمی شود مثل مرحوم آقای خوئی، جز امارات گرفتند، در این جهت هم مجموعه اقوال بین اصحاب مختلف است، بین اصحاب نه، بین علمای اسلام، سرش هم این است که به هر نحوی، حالا بعد بیان می کنم، هر کسی آمد گفت شما ظن به بقا دارید ظن چون جانب اماریت دارد اماره حساب می شود، هر کسی آمد گفت شما ظن به بقا ندارید تعبد دارید، حالا نحوه تعبد هم فرق می کند، شما تعبد به بقا دارید این می شود اصل عملی. نکته معیارش این است، ما فرق بین این دو تا را، آن یکی جنبه ادراکی است این جنبه ابداعی است، یک جنبه ادراکی داریم که شما را به واقع می رساند، یک جنبه ابداعی داریم که طبق صور نفسانی خودتان ابداع می کنید. طبعاً آن جا به حساب در ابداع هم یا ابداع به قول ما تصرف قوه خیال است، ابداع صورت می کنیم او را می بینیم، گاهی هم ابداع صورت نمی شود ابداع معنا یا تصرف قوه واهمه و وهمیه است و آن این که آن معنا را می بینیم مثلاً می گوییم این کار را بکنیم یا نکنیم، این مجموعه احتمالاتی که در استصحاب هست.

صحبت اخیر و نکته اخیر مجموعه تصویرهایی که در طول تاریخ اسلامی سنی و شیعه به انحای مختلف از استصحاب و این که آیا مثلاً حجت هست یا نیست یا حدود دارد، اجمالا این را هم یک عرض کلی بکنیم، اولین مطلب را که در شیعه تقریباً می شود گفت مطرح شده که شبیه چون کلام ایشان است این را اول قرار دادیم و آن مطلبی است که مرحوم شیخ طوسی در عده دارد. شیخ طوسی بعد از این که مناقشه در استصحاب می کند می گوید بله ما می توانیم بگوییم که این مقتضی آمد و مانع احراز نشد و اگر مانع

احراز نشد این هست و هذا معنی الاستصحاب. یک همچنین تقریبی را مرحوم شیخ طوسی دارد که شیخ طوسی ظاهرش شبیه کلام ایشان، ما نه این که حالت سابقه را، می گوئیم مانع را که نفهمیدیم، تا دیروز می دانستیم ملک ایشان است علم به مزیل پیدا نکردیم پس بنابراین آثار ملک را بار می کنیم و هذا معنی الاستصحاب.

حالا این مطلبی را که مرحوم شیخ قدس الله نفسه، البته شیخ هیچ تمسکی به روایاتی، به کلمات اصحابی چیزی نمی کند، معنای استصحاب هم این جوری معنا می کند.

این به لحاظ فنی اگر در حقیقت بخواهیم روی آن از لحاظ فنی بحث بکنیم چون این بحث های فنی خیلی مفید است، این ظاهرش این است که به اصطلاح آقایان در مثل اجزای علت که مقتضی و شرط و عدم المانع و این ها باشد در اجزای علت مقتضی اگر احراز وجودی شد این کافی است برای مانع می شود با اصل او را اضافه بکنیم. لازم نیست اصل عدم المانع را احراز بکنیم، همین که دیدیم مثلا زید آتشی را در خانه کسی انداخت کافی است که بگوئیم خانه را ایشان سوزاند، حالا ممکن است آتش را پشت بام انداخته آتش گیر کرده یا مثلا سبزی بوده، توری ای بوده یا آبی در خانه بوده این آتش اثر نکرد، نه ما مقتضی را که دیدیم دیگه حکم می کنیم، چرا؟ چون مانع را باید احراز بکنیم، اگر معنای استصحاب این باشد یک اصل دیگری هم عده ای از قدما دارند در کتب اصول قدیم ما هم هست، اهل سنت هم دارند لکن در اصول فعلی ما دیگه نیامده، به عنوان النافی نفیه کافی یعنی کسی که نفی می کند همین که نفی می کند کافی است، احتیاج به اقامه دلیل ندارد، احتیاج به نکته ندارد، به اصطلاح همین شبهه معروف که گفت من ربک، گفت که اگر درش شک بکنی اصل عدم الوهیت است، به مجرد شک اصل عدم است، این النافی نفیه کافی مثلا زید بچه دار هست یا نه؟ من می گویم ندارد، همین که می گویم ندارد کافی است، احتیاج به اثبات ندارد، در نفی احتیاج به اثبات نیست که یکی از ذیل استصحاب یا ذیل اصول هم گاهی این اصل ذکر می شود که النافی نفیه کافی، حالا یا این اصل مطلقا یا در مقام قضا و مخاصمه است آن بحث دیگری است و آیا اصلا این اصل فی نفسه درست است یا درست نیست؟

شبيه اين بحثی را که الان عرض کردیم از مرحوم شیخ طوسی، این نتیجه اش این می شود که شما در باب مقتضی وجود مقتضی را احراز نکنید، عدم المانع احراز نمی خواهد، همین که شک نکنید عدم المانع جاری می شود، همین شکش کافی است، در یکی وجودش احراز می خواهد وجود واقعی است، در یکیش احراز نمی خواهد، یا به اصطلاح دیگره وجود علمی، شبيه این معنا را هم ما سابقا نقل کردیم از مرحوم نائینی، در یک مورد دیگری که آن هم متاسفانه استصحاب است، آن هم مورد استصحاب است، البته نائینی این را در تخصیص گفته، مرحوم نائینی در بحث استصحاب عدم ازلی یک راه دیگری را رفته، عرض کردیم این را مرحوم آقای خوئی از ایشان نقل کرده، در این تقریرات مرحوم کاظمی یک جایی آمده به این صراحت نیست، خلاصه اش طبق شرح بنده خلاصه اش این است که مرحوم نائینی این اعتقاد را دارد که در باب تخصیص هر جا تخصیص آمد مراد از تخصیص احراز است، مراد از عام وجود واقعی است مثلاً اگر گفت المرأة ترى الدم إلى خمسين سنة إلا أن تكون امرأة من قریش خب این ها بحث دارند که اگر در زنی شک کردیم قریشی است یا نه معروف در بین کلماتشان اصالة عدم قریشی جاری می شود لذا حکم می کنیم که این خانم تا پنجاه سالگی مثلاً عادت ماهیانه می بیند بنا به این که اصالة عدم قرشیه جاری بشود.

خب اشکال کردند خود مرحوم نائینی اشکال کرده که اصالة عدم قرشیه جاری نمی شود چون به لحاظ عدم محمولی حالت سابقه دارد اما مثبت می شود، این زن قرشی نیست نمی تواند، زن قرشی نبود پس این زن نیست مثبت.

اما اگر بخواهیم اشاره به این زن بکنیم و بگوییم این زن لم تکن قرشیه و الان لیس قرشیه این حالت سابقه ندارد چون وقتی که این زن همان سلول های اولیه اش تشکیل شد اگر انعقاد نطفه از قرشی باشد قرشیه، از غیر قرشی لیست قرشیه، یک زمانی نبوده که این خانم باشد و قرشی نباشد و بعد عارض شده باشد لذا مرحوم نائینی استصحاب عدم ازلی را به لحاظ عدم محمولی جاری می دانند لکن برای اثبات عدم قرشیت مثبت، استصحاب عدم ازلی به لحاظ عدم نعتی را جاری نمی دانند چون حالت سابقه ندارد لکن ایشان یک راه دیگری رفته، خوب دقت نکنید من چند دفعه این را گفتم چون ممکن است به این تقریب روشن جایی نیامده باشد، شبيه این هست اما خلاصه حرف ایشان این است که ایشان می گوید هر جا تخصیص آمد مراد این است که شما مخصص را ابراز نکنید، الان

معنای تخصیص این است، شبیه این کلام شیخ طوسی لکن این مطلق گفت و این در خصوص تخصیص مثلاً گفت المرأة ترى الدم إلى خمسين سنة یعنی تمام زن ها إلا أن تكون امرأة من قریش یعنی المرأة التي أحرزَ أنها قرشية. و لذا اگر شک کردیم این هم ترى الدم إلى خمسين سنة، این ببینید نتیجه اش با استصحاب یکی شد، اگر دقت بکنید شبیه کلام شیخ طوسی است و این خلاصه اش را بخواهیم تحلیل بکنیم ما در تحلیل کلام نائینی عرض کردیم خلاصه اش در کلام نائینی این است، المرأة یعنی ذات زن، إلا أن تكون امرأة من قریش یعنی معلومیة القریشیة، یکی وجود واقعی گرفته و یکی هم وجود احرازی گرفته. المرأة ترى الدم إلى خمسين سنة یعنی ذات زن بوجودها الواقعی

إلا أن تكون امرأة من قریش

به وجوده الاحرازی

آن وقت اگر شما شک کردید چون احرار قرشیت نکردید ترى الدم الى خمسين سنة، آن ها با استصحاب عدم قرشیت می گفتند تا پنجاه سال، مرحوم نائینی استصحاب عدم قرشیه را قبول نکرد.

پرسش: می گوید ظهور لفظ این است؟

آیت الله مددی: می گوید تخصیص ظهورش این است. استصحاب را جاری می کند.

من چی می خواهم بگویم؟ می گویم شیخ در استصحاب یک مطلبی دارد شبیه کلام نائینی در تخصیص است، از این جهت، یکی وجود واقعی مراد است یکی وجود احرازی. مثلاً شما وضو گرفتید خیلی خب یقین ندارید که حدث آمده، ببینید یقین ندارید که حدث آمد، حالا که یقین ندارید حدث آمد آثار وضو بار بکنید.

پرسش: مانع احرار نشود

آیت الله مددی: مانع احرار نمی شود.

مزیلش احرار نشود پس کلام شیخ در حقیقت، آن وقت من نقل کردم مثلاً از مثل مالک قرن دوم، امام دارالهیجرة به قول خودشان، او می گوید چون شارع گفت لا صلوة إلا بطهور نمی توانی وارد نماز بشوی إلا احرار طهارت بکنی، می گویی سابقاً وضو گرفتم خیلی خوب، الان شک داری خوب. این اشکال، جواب: با شک هم شما می توانید چون وضو به وجود واقعیش مراد است، مزیل به وجود علمیش مراد است، البته شیخ این مطلب را نفرموده به من اشکال نکنید لکن تحلیل کلام ایشان، خوب دقت بکنید، مثل کلام نائینی، کلام نائینی در باب اصطلاحاً تخصیص است، اگر گفت اکرم العلماء إلا الفساق، علماً یعنی وجود واقعی، فساق من احرزت أنه فاسق، ایشان نائینی حرفش این است، اصلاً می گوید تخصیص برای این جهت است، خوب دقت بکنید! اصلاً مفاد تخصیص این است یعنی می خواهد بگوید هر چی عالم بود اکرامش واجب است إلا من علمت أنه فاسق پس اگر عالم بود شک داریم فاسق هست یا نه يجب اکرامه، إلا الفساق، معنای إلا الفساق این است. این تحلیل کلام شیخ.

پس در حقیقت مراد شیخ، ظاهراً حالا، شیخ که نفرموده، اگر بخواهیم تحلیل بکنیم مقتضی را به وجود واقعی گرفته مانع را و مزیل را به وجود علمی گرفته است که عرض کردیم مرحوم نائینی و لذا اگر در قرشیت زن شک کرد اصالة عدم قرشیه را مرحوم نائینی جاری نمی کند لکن با این بیان می گوید حکمش پنجاه سال است، نتیجه اش هم با عدم قرشیت یکی است و ادعای ایشان تبادر است یعنی فهم عقلائی از تخصیص. خوب دقت بکنید، شما هم که الحمدلله این مقدار که همه ما عقلائی هستیم، اصلاً فهم عقلائی از تخصیص این است، اگر تخصیص آمد یعنی همه افراد که واقعاً عالماند اکرامشان واجب است إلا من علمت أنه فاسق نه إلا من کان فاسقاً فی الواقع، إلا من علمت، اصلاً تخصیص یعنی این، کار تخصیص بیرون کردن معلوم الفسق است نه بیرون کردن فاسق واقعی. اصلاً می گوید تخصیص این است، عرف می گوید شما دیدید، آن ورش را که ندیدید خیلی خوب پس بار بکنید، ما کلام ایشان را هم توجیه کردیم که این اصلاً یک تفسیری است، یک توجهی است بگوییم در باب استصحاب کلاً این طور است، شما که وضو را احرار کردید، وجود وضو که احرار شد حدث احرار نشد، همین که احرار نشد باقی است، استصحاب یعنی این، چون احرار حدث نشد، استصحاب یعنی این و مرحوم شیخ هم می گوید و نقصه بالاستصحاب هذا المعنی، البته عرض می کنم این تقریبی را که من گفتم من

.....

اضافه کردم شیخ نفرموده. آن وقت این مشکل فنیش کجاست؟ حالا غیر از این که بر فرض هم اگر اجمالا بگوییم عقلا قبول می شود و این تعبد شرعی می خواهد یک توسعه ای بدهد اصلا قبول عقلاییش روشن نیست مطلب شیخ قدس الله سره، مطلب نائینی هم روشن نیست، ما کرارا نقل کردیم اشکالی که به کلام نائینی وارد است این است که ظاهر لفظ یکنواخت است، دو تا نیست.

پرسش: هر دو احرازی باشد چطور؟

آیت الله مددی: هر دو احرازی باشد چشم سلمنا اما یکی واقعی باشد و یکی احرازی باشد خب این خلاف ظاهر است که

پرسش: عالم احراز می شود

آیت الله مددی: فاسق هم احراز، حدث هم احراز می خواهد، وضو هم احراز می خواهد، خیلی خب این جا احراز نکرد دیگه پس وارد نشد

نکته را خوب دقت بکنید اگر گفت المرأة ترى الدم امرأة یعنی مرأة به وجود واقعی إلا أن تكون امرأة یعنی احرازی، خب این خلاف ظاهر است، تفکیک در عبارت است

پرسش: آن که احراز می خواهد ظن که هست

آیت الله مددی: خب ظن هست، آن یکی هم قرشی بودن واقعی است، احتمال دارد قرشی باشد

پرسش: احراز می خواهد دیگه

آیت الله مددی: احراز می خواهد اما الان چون احتمالا، چون به اصطلاح معروف احراز شده زنی، احراز قرشیت نشده، بعدش هم ما عرض کردیم همین تازگی به مناسبت بحث مکاسب آقایانی که تشریف داشتند عرض کردیم آقایان یک بحثی در اصول قدیم داشتند الفاظ موضوعة للمعانی الواقعية یا للمعانی المعلومه؟ بنایشان این است الفاظ وضعت للمعانی الواقعية، اگر گفت برای من پنیر بیاور من یک چیزی دیدم خیال کردم پنیر آوردم می گویم پنیر می گوید نمی دانستم، خب نمی دانستی چرا آوردی؟

پرسش: احراز است

آیت الله مددی: احراز طریقت صرف دارد، به من گفتند پنیر، خب به تو گفتند پنیر، نگاه بکن این پنیر نیست. احراز این فقط به اندازه عذر است نه به اندازه ثبوت تکلیف.

پرسش: آن واقعیت است

در درجه اول که دنبال واقعیت مگر عذر یک حالت ثانوی است که قبول می شود. اگر بحثی که ما الان داریم این است که الفاظ موضوعه للمعانی الواقعية لا للمعانی المعلومة و لا للمعانی المرادة و لا للمعانی الظاهرية، معانی ای که ذات آن نیست مثل این که مثلاً گفت به نامحرم نگاه نکن در آئینه یا در آب، همین که می گویند نگاه به تصویر اشکال ندارد غیر از این مسئله شناخته شدن یا شناخته نشدن، نگاه به تصویر، این ها بحث هایی است که در آن جا مطرح که الفاظ وضع شدند برای معانی واقعی، پس گفت المرأة یعنی زن واقعی، ترى الدم إلى خمسين سنة إلا أن تكون امرأة من قریش یعنی قرشیه واقعی، شما می گوئید من شک دارم نمی دانم قرشی است یا نه، خب نتیجتاً چون راهی برای احراز غیر قرشی بودن به احتیاط بر می گردد، این باید بین پنجاه تا شصت سالگی احتیاط بکند، اگر بناست واقعیت مطرح بشود پس این مطلبی را که شیخ در تصویر استصحاب فرمودند اگر مراد ایشان این معناست که ما اگر شک در رافع، در مزیل کردیم همین که احراز نشد کافی است، احراز آن مقتضی کافی است این را انصافاً نمی شود قبولش کرد و اگر مراد ایشان این باشد که اگر ما شک در رافع یا مزیل کردیم اصالة العدم جاری می شود، خود اصالة العدم از موارد استصحاب است، چه دلیل دارد که شما اصالة العدم را جاری بکنید؟ یعنی اصل عدم حدث است، خود این از کجا ثابت شد؟ اصل عدم حدث است از کجا ثابت شد؟ طهارت یقینی بود حدث مشکوک است اصل عدم حدث است، خود این اصل از کجا ثابت شد؟ و لذا انصاف قصه این است که تفسیر استصحاب به این معنا یا مشابه استصحاب كما قاله النائینی در باب تخصیص انصافاً با مشکل روبروست، این دیگه نوبت نمی رسد که دنبال دلیل تبعیدی باشیم.

پرسش: هر دو را احرازی بگوئیم اشکال می کند؟

آیت الله مددی: خب خلاف ظاهر است، الفاظ برای معانی حقیقی وضع شده اند

پرسش: این بحث حقوقی است، در بحث تنجز و حجیت فقط بحث علم مطرح است، احراز بار می شود، لوح محفوظ که دست ما

نیست

آیت الله مددی: چرا می فهمیم

پرسش: لوح محفوظ را می فهمیم؟

آیت الله مددی: لوح محفوظ در احکام است، این که این در واقع صحیح است یا صحیح نیست که نمی فهمیم، اگر نفهمیم که تکلیف

نداریم، احراز مرحله بعد است، اگر امر به واقع خورده و احتمالا این سگ است و راهی نداریم برای تشخیص این که بگوییم سگ

نیست تعبداً خب احتیاط می کنیم

پرسش: احتیاط را نمی توانیم بار بکنیم، گفته الکلب نجس، عرف تشخیص نمی دهد که این کلب است، چرا احتیاط بکنیم؟ باید

بگوییم برائت جاری می کنیم، اصلاً عنوان کلب ثابت نیست، عقلاً این کار را می کنند، می گویند آن که حدیث است الکلب نجس،

این احراز نمی شود کلب است، چرا شما می فرمایید احتیاط؟ احتیاط در عمل خوب است ولی در فتوا چطور احتیاط بکنیم؟

آیت الله مددی: آن جا که می گوییم نیست یعنی به حسب ظاهر می گوییم آثار کلب را بار نمی کنیم، حالا نه به استصحاب اصالة

عدم الکلیه، چون احراز کلیت نشده اما این به معنای این نیست که ما راهی برای احراز نداریم نه به معنای لوح محفوظ باشد

پرسش: این مطلب روشن است که احراز می خواهد، احراز نشد حکم بار نمی شود.

آیت الله مددی: بله می دانم، اگر شخص گفت احراز نکردم گفتند بررسی بکن احتمال می دهی حالا فرض کنید فحص در این جور

جایی باشد که لازم است، این گفت شواهد نشان نمی دهد.

می گویند شواهد چی را نشان می دهد؟ می گویند طبق شواهد یا سگ است یا گوسفند است، می گویند این جا هم دست نگه دار.

پرسش: کلب احراز نمی شود

آیت الله مددی: کلب احراز نشد اما چون دائره بسته شد می گویند دست ، چرا؟ چون وصول به کلب ممکن است، اگر وصول به کلب مثلا سگی بوده نمی دانیم آیا این تبدیل به نمک شد یا نه در نمکزار، می گویند هنوز که نمی دانی معامله سگ باهاش بکن، این به خاطر استصحاب است نه به خاطر احراز نمک بودن.

پرسش: این را نمی گویند، معمولا می گویند ولی آن ها که استصحاب را قبول دارند، آن هایی که قبول نکردند نمی گویند
آیت الله مددی: در این جا الفاظ واقعی است، یکی این که ما معذوریم و مثلا کیفر بار نمی شود، این یک مسئله است. یک بحث این است که مثلا فرض کنید حالت سابقه دارد یا پیدا شده این جا بحث دیگری است، این جا می گوید مقتضی آمد، همین که مقتضی آمد بگو اصل عدم مانع است، این چه نکته ای دارد؟ می گوید شما طهارت داری، این خودش چه اصلی است؟ اصل عدم حدث است.
پرسش: آن جا که می فرمایید اصل مقتضی دیگه نیست،

آیت الله مددی: بحث در شک در مقتضی نیست، در شک در مانع است، در این که تبدیل به نمک شده یا نه

پرسش: خود این اصل به چه معناست؟

آیت الله مددی: معنا ندارد.

این مطلبی را که مرحوم شیخ طوسی در تفسیر استصحاب فرمودند انصافا نه تفسیر استصحاب است و نه خود این مطلب ثابت است، عرض کردیم این مطلب را چند جور گفته شده یکیش همین است که استصحاب است، یکیش قاعده مقتضی و مانع است که ان شا الله فردا توضیح می دهم. یکیش قاعده مرحوم نائینی که احراز مخصص می خواهد، این ها خیلی متقارب به هم اند، یکی هم النافی نفیه کافی، بهش می گویم به چه دلیل؟ من می گویم نمی دانم، تو که نمی دانی از کجا می گویی پس بچه ندارد؟ تو نمی دانی، بله اصالة عدم الولد یک چیز دیگری است اما همین که من ندانستم این مقدار در باب مانع کافی است، در باب مقتضی وجود می خواهد، در باب شرط احراز می خواهد اما در باب مانع حالت ادراکی کافی است، این درست نیست دیگه، نمی شود قبول کرد پس این معنای اول استصحاب با دو سه تا امور متصل به آن

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: تنبیہات استصحاب، انتہای تنبیہ چهاردهم (بر اساس تبویب مرحوم نائینی)

یکشنبه: ۱۳۹۷/۸/۲۷

جلسه: ۳۸

صفحه ۱۷

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين